

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشریف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

سالروز تخریب بارگاه ائمه‌ی هدی در بقیع، امام حسن ابن علی المجتبی و امام علی بن الحسین و امام محمد ابن علی الباقر و امام جعفر ابن محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و ارواحنا فداهم را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و فاطمه‌ی معصومه علیها السلام که مشرف به شرف هم‌جواری مضجع شریف ایشان هستیم و همه‌ی شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام در سراسر عالم تسلیت عرض می‌کنیم. و این غم جانکاه که این موالیان بزرگ ما در زندگی و حیات مادی‌شان آن‌چنان مورد ظلم و هتک و ناروایی‌ها قرار گرفتند و بعد از شهادت آن‌ها هم می‌بینیم حتی نسبت به بارگاه آن‌ها این جور جسارت می‌شود هتاکی می‌شود. با این‌که خدای متعال فرموده است که... مودّت ذی القربی را بر ما لازم قرار داده و اجر رسالت قرار داده و این ادنی احترام و اظهار مودّت هست به آن بزرگواران که بارگاهی برای آن‌ها تهیه بشود داشته باشند و داشتن بارگاه و امثال این‌ها دلیل بر این نیست که معاذالله شرکی را انسان بخواهد قائل باشد این چه منطقی است که این وهابی‌های نادان دارند که این‌ها را مظاهر شرک می‌دانند. نه ما از باب این‌که این‌ها عبادالله الصالحین هستند و انسان‌های کامل هستند و خدای متعال احترام آن‌ها، مودّت آن‌ها را بر ما لازم دانسته است. علاوه‌ی بر آن‌که مقتضای فطرت انسان و عقل عملی انسان این است که از کسانی که معلوم او هستند راهنمای او هستند باید احترام بکند و به آن‌ها علاقه‌مند باشد از این باب ما علاقه‌مند به این انوار طیبیه هستیم. و این بارگاه داشتن و این‌ها هم نشانه‌ی ارادت ما به آن‌ها هست. و هیچ‌گاه هیچ شیعه‌ای آن‌ها را شریک خدای متعال قرار نداده است. بلکه هر چه دارند آن‌ها عباد خدای متعال هستند. بندگان خدای متعال هستند. مگر در نماز ما هر روز شهادت نمی‌دهیم به عبد بودن رسول خدا؟ رسول خدایی که بالاتر از آن‌هاست. رسول خدایی که امیرالمؤمنین بحسب نقل فرمودند «أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» آیا اگر عبدی را خدای متعال به او توانایی‌هایی را داد و به مردم گفت که من این توانایی‌ها را به آن‌ها دادم به آن‌ها مراجعه کنید معنای آن این است که ما شرک قائل هستیم؟ اگر ما به پزشک مراجعه می‌کنیم چون خدای متعال به پزشک یک توانایی‌هایی را داده، یک علمی را داده ما به او مراجعه می‌کنیم یعنی شرک می‌ورزیم؟ اگر به بقیه‌ی مختصّین به کارهای مختلف مراجعه می‌کنیم معنای آن این است که شرک می‌ورزیم؟ خب این‌جا هم اگر به ائمه علیهم السلام مراجعه می‌کنیم حتی

چیزی از آن‌ها می‌خواهیم آن بخاطر این است که خدای متعال به آن‌ها این توانایی را داده و می‌تواند از آن‌ها بگیرد. پس این اقرار به این است که خدای متعال به آن‌ها این عنایات را داشته این توانایی‌ها را داده. متأسفانه دنیای اسلام مبتلا شده به افرادی که این جور کج‌فهم و ناقص الفهم هستند و این مطالب واضح و ضروری و روشن را درک نمی‌کنند. ما اگر در موقع سجده سر به مهر می‌گذاریم به خاک می‌گذاریم می‌گویند شما آن را دارید عبارت می‌کنید. خیلی واقعاً تعجب‌آور است. یعنی اگر شارع خدای متعال فرمود در هنگام سجده باید سر بگذارید بر خاک، «جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً» این امتثال امر خدای متعال هست یا این‌که ما داریم آن را عبادت می‌کنیم؟ ما داریم خاک را عبادت می‌کنیم؟ مهر را عبادت می‌کنیم؟ این از شرایط سجده هست. همان‌طور که فرموده مثلاً مواضع سبعة بر زمین باشد. همین جور فرموده که پیشانی را بر خاک بگذارید. چقدر نادانی و این جور هم در مقابل نادانی‌های خودشان وارد عمل می‌شوند هتاک می‌کنند بارگاه ائمه علیهم السلام را تخریب می‌کنند در بقیع. بارها آمدند در عراق مضاجع شریف ائمه علیهم السلام را تخریب کردند معجز مبارک سید الشهدا سلام‌الله علیه در آن زمان مرحوم صاحب ریاض و این‌ها که چوبی بوده ظاهراً آن موقع، این‌ها را خراب می‌کنند. روی قبر شریف معاذالله جای دم می‌کنند و می‌خورند. این‌ها یک انسان‌هایی هستند که در مقام عمل هم وحشیانه عمل می‌کنند. این یک داغ بسیار جانکاهی است برای شیعیان، برای موالیان اهل بیت، برای انسان‌های آزاده و فهیمی که به ارزش‌ها توجه دارند. در درگاه خدای متعال انابه می‌کنیم و متضرعانه از خدای متعال می‌خواهیم که ان شاءالله این بلیّی واردی بر حوزه‌ی اسلام و مسلمین را به زودی ان شاءالله برطرف فرماید. افرادی که پیوسته‌ی به این گروه‌ها هستند و مستضعف هستند واقعاً خدای متعال آن‌ها را هدایت کند و آن‌هایی را هم که عداوت دارند و قابل اصلاح نیستند آن‌ها را ان شاءالله از صحنه‌ی روزگار محو کند آن‌ها را و به جزای اعمال‌شان ان شاءالله برساند.

خب امروز بزرگانی هم درس‌ها را تعطیل نموده بودند اما چون حوزه تعطیل نکرده بود حالا ما گفتیم باشد و بعدش هم مثل این‌که حالا ذکر مصیبتی می‌فرمایند. امروز روز سه‌شنبه هست و روز سه‌شنبه متعلق به سه نفر از این امامان بزرگوار هست امام زین العابدین، امام باقر و امام صادق سلام‌الله علیهم اجمعین. این زیارت خاصه‌ای که در این روز برای آن سه بزرگوار هست را تقدیم محضر آن‌ها می‌کنیم و هم‌چنین صلواتی که در روز دوشنبه برای حضرت امام حسن سلام‌الله علیه هست آن را هم تقدیم می‌کنیم خدمت آن بزرگواران. ابتداءً سلام بر مولایمان حضرت امام حسن مجتبی سلام‌الله علیه.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صِفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا صِرَاطَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَيَانَ حُكْمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نَاصِرَ دِينِ

اللّٰهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَرُّ الْوَفِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقَائِمُ الْأَمِينُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَالِمُ بِالتَّوِيلِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْهَادِي الْمَهْدِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّاهِرُ الزَّكِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحَقُّ الْحَقِيقُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ الصَّدِيقُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

اللهم صل على محمد و آل محمد.

سلام تقدیم می‌کنیم خدمت مولایمان علی ابن الحسین و مولایمان امام محمد باقر و مولایمان امام جعفر صادق سلام الله عليهم اجمعين.

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خُزَّانَ عِلْمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا تَرَاجِمَةَ وَحْيِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَيْمَةَ الْهُدَى، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَعْلَامَ التَّقَى، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلَادَ رَسُولِ اللَّهِ، أَنَا عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ، مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ، مُعَادٍ لِأَعْدَائِكُمْ، مُوَالٍ لِأَوْلِيَائِكُمْ، بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَالِي آخِرَهُمْ كَمَا تَوَالَيْتُ أَوَّلَهُمْ، وَأَبْرَأُ مِنْ كُلِّ وَلِيَجَةٍ دُونَهُمْ، وَأَكْفُرُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى. صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ يَا مَوَالِيَّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ الْعَابِدِينَ وَسَلَالَةَ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَاقِرَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَادِقاً مُصَدِّقاً فِي الْقَوْلِ وَالْفِعْلِ، يَا مَوَالِيَّ هَذَا يَوْمُكُمْ وَهُوَ يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ، وَأَنَا فِيهِ ضَيْفٌ لَكُمْ وَمُسْتَجِيرٌ بِكُمْ، فَأَضِيفُونِي وَأَجِيرُونِي بِمَنْزِلَةِ اللَّهِ عِنْدَكُمْ وَآلِ بَيْتِكُمُ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

اللهم صل على محمد و آل محمد.

بحث در روایات یا ادله‌ی خاصه‌ای بود که به آن‌ها استدلال فرموده‌اند برای صحت بیع فضولی‌ای که مسبوق به نهی اصیل باشد بعد لحوق الاجازه.

دلیل دوم دو روایتی است که زرارہ رضوان الله عليه از امام باقر سلام الله عليه نقل فرمودند. که دیروز روایت را خواندیم. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ عَبْدُهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَدَخَلَ بِهَا ثُمَّ أَطْلَعَ عَلَى ذَلِكَ مَوْلَاهُ قَالَ ذَاكَ لِمَوْلَاهُ إِنْ شَاءَ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا وَإِنْ شَاءَ أَجَازَ نِكَاحَهُمَا» این یک قسمت. که به همین بخش هم استدلال شده که شیخ اعظم قدس سره به همین بخش استدلال فرمودند. مجموعاً به این روایات مبارکه سه تقریب داریم برای استدلال. یک تقریب که در این تقریب همین مقطعی که الان خواندیم کفایت می‌کند. شیخ می‌فرماید که مطالعه بین موالی و عبید نشان می‌دهد که دیدن و روش موالی نسبت به عبیدشان این است که راضی نیستند و نهی دارند و منع دارند از این‌که بدون اجازه‌ی آن‌ها آن نوکر، آن عبدشان برود ازدواج بکند. خود این شاهد حال است. مثل شاهد حال میزبان که انسان از آن می‌فهمد که بعضی از تصرفات را اجازه می‌دهد. وقتی که کسی، کسی را دعوت می‌کند و میزبان قرار می‌دهد خودش را برای افرادی، خب این‌که بیاید بنشینند بگوید آقا اجازه می‌دهید که من بنشینم؟ اجازه می‌دهید مثلاً فرض کنید که نماز بخوانم؟ خب روشن است وقتی که دعوت کرده

این شاهد حال است بر این که رضایت دارد. یا اگر مغازه را باز کرده و حالا نشسته برای فروش، آقا اجازه می‌دهید که من وارد مغازه‌ی شما بشوم؟ خب لازم نیست. خود این که مغازه را باز کرده شاهد حال است بر این که راضی است. دیگر برای دخول به آن مغازه لازم نیست که اجازه بگیرد.

ایشان می‌فرمایند حال موالی نسبت به عبادشان، نوکرانشان شاهد حالش این است که منع دارند. دیگر لازم نیست که بیاید به زبان هم بگوید. این شاهد حال این است که این منع دارند راضی نیستند. مثل این که در همان میهمانی هم بعضی از تصرفات آدم می‌فهمد که راضی نیست. گفتند یکی از علمای بزرگ لار بعضی طلاب را دعوت کرده بود برای مثلاً ناهار ظهر، خب حالا آش بود آن وقت هم که خیلی ... دید که این آقایانی که دارند آش می‌خورند حسابی خب بخورید برای زن و بچه هم باقی می‌ماند یک چیزی. خب معلوم است دیگر این جا تصرف که بخواهی این قدر تصرف کنی که قال و کلمه را از بین ببری، معلوم است که آن جا در مواردی شاهد حال بر این نیست که این راضی هست و منع دارد. پس شیخ اعظم این جور می‌فرمایند، می‌فرمایند با این که حال موالی شاهد است برای این که منع دارند اما در عین حال امام چه فرمودند؟ فرمودند «إن شاء أجاز نکاحهما» پس این می‌شود اجازه‌ی بر یک عقدی که مسبوق به نهی‌ای است که آن نهی به شاهد حال ابراز شده بود.

س: استاد این باعث ضیق آن موالی می‌شود و این اجازه باعث می‌شود اگر اجازه بدهند آن از خط خودش گذشته به خاطر همین که موجب جوازش می‌شود؟

ج: حالا بالاخره حکم شارع این است که اگر این اجازه داد این نافذ است. حالا فلسفه‌ی آن هر چه که می‌خواهد باشد. حرف بر سر این است این اجازه را این روایت دلالت می‌کند اجازه‌ی این مولا این عقد نکاحی را که فضولاً انجام شده این اجازه نافذ است و آن عقد فضولی را تصحیح می‌کند. این دلالت می‌کند یا نمی‌کند؟ این که دلالت می‌کند با صراحت دارد می‌فرماید «إن شاء أجاز نکاحهما» حالا شیخ می‌فرماید این عقد نکاح مسبوق به منع بوده این جا یا نبوده؟ می‌فرماید بوده، چرا؟ برای این که حال موالی نسبت به عبید این است که به همین ظاهر حالشان دارند ابراز می‌کنند که ما راضی نیستیم و نهی داریم و راضی به این مطلب نیستیم.

پس این عقد نکاح در این مورد این با منعی که از شاهد حال استفاده می‌شود همراه بوده. در عین حال امام علیه السلام فرموده است که «إن شاء أجاز نکاحهما» این تقریب اول که از همین مقطع استفاده می‌شود.

خب این مسئله را متوقف است بر این که چنین شاهد حالی وجود دارد. محقق اصفهانی قدس سره در تعلیقه‌ی مبارکه‌شان می‌فرماید که حال موالی شهادت نمی‌دهد بر منع. بلکه شهادت به عدم رضا می‌دهد. و عدم رضا غیر از منع است. ممکن است که یک کسی از یک چیزی خوشش نمی‌آید ولی منع هم نمی‌کند. دوست ندارد راضی

نیست. ولی مصلحت نمی‌داند که منع کند. همه‌اش هم دعا می‌کند که خدا کند که این کار را انجام ندهد. ولی منع نمی‌کند. منع یک امر انشائی است. باید انشاء کند نهی کند بگوید انجام نده.

پس بنابراین بله موالی دوست ندارند که بنده‌شان، نوکرشان بدون اذن آن‌ها، بدون این‌که با آن‌ها در میان بگذارد برود ازدواج کند هم از باب سلطنت‌شان به آن‌ها برمی‌خورد کأنّ. هم از باب این‌که خب این‌که ازدواج می‌کند بالاخره دست و پایش یک خرده بند می‌آید و همه‌ی آن کارهایی که او می‌خواست انجام بده آن آزادی‌ای که داشت نیست. یا آن ازدواج خاصی که می‌کند فرق می‌کند می‌گوید خب با من مشورت می‌کردی می‌گفتم با فلان‌جا که بعد جلوی کارهایت را خیلی بگیرند کذا. بنابراین راضی نیست. این درست است شاهد حال بر این مقدار وجود دارد که راضی نیست. اما این‌که منع کرده باشد این نه.

پس بنابراین در آن مثال میهمان هم که عرض کردیم آن‌جا چون ما داریم که لا يجوز التصرف فی مال أحدٍ الا بطبیة نفس منه، این‌جا منع نمی‌خواهیم جواز تصرف طیب نفس می‌خواهد. یک جور تصرفاتی آدم می‌داند آن میزبان راضی نیست. همین‌که می‌دانی راضی نیست خوشنود نیست این موضوع می‌شود برای حرمت تصرف. اما ما در این‌جا بحث‌مان عدم رضایت اصیل نیست، منع الاصل است. پس بنابراین این روایت به این تقریبی که شیخ اعظم رضوان‌الله علیه فرمودند این تمام نیست ...

س: ملاک مگر نهی و انشاء خارجی است؟؟ خارجی ملاک نیست، ملاک عدم رضایت است. این که طرف راضی نیست، خود این صیغه، انشاء خارجی هم که مثلاً نفی می‌کند مظهر آن عدم رضایت است. وگرنه این انشاء خارجی که مهم نیست، آن چیزی که مهم است عدم رضایت است و ما کشف می‌کنیم از ظهور حال، عدم رضایت را.

ج: فرضنا. اما آیا این تناقض است کسی بگوید راضی نیستم ولی منع نمی‌کنم؟ این تناقض گفته؟ می‌گوید منع نمی‌کنم ولی راضی نیستم دوست ندارم. حرف آقای اصفهانی همین است. ببینید مسئله‌ی ما فعلاً این است اجازه‌ی عقدی که مسبوق به نهی باشد، مسبوق به منع باشد. این مسئله‌ی ما هست. اما آن هم مسئله‌ی آخری. که اجازه‌ی عقدی که مسبوق به عدم رضاست. آن هم مسئله‌ی آخری. پس مسئله‌ی ما فعلاً این است. و منع و نهی غیر از عدم رضاست. بله عدم رضا می‌تواند از مبادی منع باشد. از مبادی نهی باشد.

س: انشاء خارجی موضوعیتش چی هست که اینقدر اهمیت می‌دهند که می‌گویند مسبوق به منع؟ خب می‌گفتند مسبوق به عدم رضا. موضوعیت آن چی هست؟

ج: موضوعیت را داریم حکم شرع را ملاحظه می‌کنیم. ممکن است که شارع بفرماید بله ... مثل بیع مکره. بیع مکره نهی نکرده اما رضایت نداشته. آن‌جا را شارع می‌گوید که درست است. اما این‌جایی که می‌گوید آقا

خودش تصدی کرده آمده گفته نکن. خب ممکن است که شارع ... یک مقداری این احکام، احکام تبعی است دیگر. باید ما طبق دلیل صحبت بکنیم.

پس شیخ اعظم که از این روایت خواستند بفرمایند چون حال موالیان شهادت می‌دهد بر این که آن‌ها ناهی هستند و مانع هستند نه. آقای اصفهانی می‌فرمایند حال آن‌ها بیش از این شهادت نمی‌دهد که راضی نیستند. اما نهی هم کردند؟ نه. نهی انشاء می‌خواهد و لا تفعل می‌خواهد.

س: این فرمایش طبق مبنای مشهور که ماهیت احکام را به جعل می‌دانستند به منع می‌دانستند یا به ایجاب می‌دانستند صحیح است. که بگوییم ظهور حال چیزی زائد بر کراهت نیست. و کراهت آن منع نیست حرمت نیست حکم نیست بین مقام؟؟

ج: ما حکم نمی‌خواهیم این‌جا. اصلاً کاری به حکم نداریم.

س: می‌خواهم همین را عرض کنم. فرع ما در مقابل جایی که مسبوق به نهی و منع نیست منظور کجاست؟ منظور جایی است که این از قبل ممنوع نشده از قبل مولا.

ج: بله ممنوع نشده. نه مرضی نبوده.

س: می‌خواهم همین را عرض کنم اگر ما مبنای ... آقای حائری را که خودتان فرمودید را بگیریم.

ج: آن در حکم بود.

س: عیب ندارد حالا همین را می‌خواهم بگویم. این‌جا منع هست دیگر.

ج: نه.

س: منع را بگیریم لیس الا کراهه و الاراده. یعنی بگوییم مناصاً اصلاً این فقط مبرز است. این منع ظاهری فقط مبرز است. آن‌چه که موضوع ادله حکم عقل برای اطاعة است آن مراد مولاست و وقتی شهادت حال هم موجود است و همه می‌دانند که آن ما فی الضمیر موالی چی هست و طبق آن باید جعل بکنند می‌فهمند کأن ممنوع. بله اگر معنای حکم و منع را چیزی بگیریم غیر از اراده و کراهت که مشهور می‌گویند درست است. اما به مبنای آقایان که شما هم تسلیم کردید فرمودید اعم است منتها از حرف آقای حائری و مشهور، و فرمودید حرف آقای حائری درست است که لزوم اطاعت روی منع و کراهت قلبی هم می‌رود این‌جا بعید نیست که این فرمایش بتواند این‌جا را تصحیح بکند که بگوییم این‌جا منع خلاصه معنی که موضوع حکم عقل است.

ج: بله جوابی که خدمت شما عرض می‌کنیم این است که ما می‌گوییم روی مبنای شیخنا الاستاد این عبد گناه کرده. چون مطلع بوده که مولا راضی نیست فرض کنیم در موالی عرفیه هم مثل مولای حقیقی اراده و کراهت مولای عرفی هم واجب الامتثال است. در مولای حقیقی درست است. کراهت و اراده‌ی مولای حقیقی موضوع برای حکم عقل است به وجوب امتثال. حالا بگوییم در مولای عرفی هم نفس اراده و کراهتش، بدون این‌که

امری بکند نهی‌ای بکند بگوئیم این‌جا هم همین‌جور است. سلمنا که این‌جا خودش محل کلام است. که در مولای عرفی معلوم نیست که این‌جور باشد.

س: ???

ج: حالا آن تقریب بعد است.

خب حالا فرضاً این‌جا این‌چنین باشد که بر او لازم است. اما قبول می‌کنید که عدم رضا غیر از منع است. دو تا مفهوم است. وقتی که این‌طور شد.

س: اما موضوعیت ندارد؟

ج: نه.

س: طریقت دارد. وقتی طریقت داشت ...

ج: طریقت به چی دارد؟ نه شارع آن را موضوع حکم قرار داده. مسئله‌ی ما ...

س: ??? مسأله و محل نزاع دو تا می‌شود.

ج: ببینید این قیاس است که شما می‌فرمایید دیگر. بگوئیم این روایت بله صورت عدم رضا را می‌گوید و در صورت عدم رضا امام علیه السلام فرمودند که «إن شاء أجاز نکاحهما» این‌که اجازه بدهد این نکاح را. ما می‌گوییم الغاء خصوصیت بکنیم یا قیاس بکنیم بگوئیم صورت منع هم هکذا. نه شارع ممکن است بگوید وقتی که منع کرد دو چیز این‌جا وجود دارد هم عدم رضایت است. هم بابا ابراز کرده به زبان گفته. این‌جا را شارع بفرماید که تصحیح نمی‌شود با حقوق اجازه. آن صورتی که عدواً است که فقط عدم رضا بوده بفرماید می‌شود. پس بنابراین ما اگر بخواهیم به روایت تمسک بکنیم نمی‌توانیم. الغاء خصوصیت هم در این‌جا با این‌که احتمال می‌دهیم خصوصیت داشته باشد این‌طور نیست که احتمال خصوصیت ندهیم. چون واقعاً آن اشد است و آن عدواً است. بنابراین این تقریب محل کلام و اشکال هست.

تقریب ثانی: در تتمه‌ی روایت شریفه ظاهراً این بین علمای عامه محل بحث بوده و علمای عامه همان‌طور که در بعضی از روایات وارده در همین‌جا هم استفاده می‌شود آن‌جا می‌گفتند که این گناه کرده. عصیان کرده که از مولای خودش نرفته اذن بگیرد. بنابراین معامله‌ی او باطل است. که این زراره هم این‌جا همان مطلب آن‌ها را ... خب طلبه‌ای بودند که تحصیل می‌کردند خدمت امام، فقط سائل مجرد نبودند زراره و محمد بن مسلم و این‌ها. گاهی سؤالات طلبگی هم طرح می‌کردند خدمت امام علیه السلام. و این از روی بی‌ادبی نبوده که حالا با امام بخواهند مباحثه کنند، می‌خواستند که چیزی یاد بگیرند. عرض می‌کند که «الی أن قال فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ فَإِنَّ أَصْلَ النِّكَاحِ كَانَ عَاصِيًا» اصلاً در این نکاحی که انجام داده این عاصی هست گناه‌کار هست. و کأنّ این معامله خودش منهی عنه است. «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّمَا أَتَى شَيْئًا حَلَالًا وَ لَيْسَ بِعَاصٍ لِلَّهِ إِنَّمَا عَصَى سَيِّدَهُ وَ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ

إِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ كَاتِبَانِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ نِكَاحٍ فِي عِدَّةٍ وَأَشْبَاهِهِ» نکاح در عده را خدا حرام فرموده و جایز نفرموده. اگر کسی برود نکاح در عده انجام بدهد این قابل تصحیح نیست. چرا؟ چون کاری را کرده که محرم است. اما این که این کار را نکرده که. رفته یک ازدواجی را کرده که خدا نفرموده که عبد نمی تواند ازدواج بکند. فقط فرموده باید به اذن مولای خودش باشد. پس این مخالفت با مولا کرده. مخالفت با مولا قابل اصلاح است. می رود به او می گوید آقا ببخشید حالا عفو کنید او هم می گوید اجزت. اگر حرمت شرعی هم دارد، حرمت مستقیم ندارد. حرمتش در صورتی است که مولا راضی نباشد اجازه ندهد. پس از بین می رود امام این جوری فرمودند. حالا به این مقطع بعد، یعنی این قسمتی که واژه ی عصیان به کار برده شده این جا هم به دو تقریب به این روایت استدلال می شود. یک: این که هم در ذهن راوی کلمه ی عاصیاً گفته شده، هم امام علیه السلام کلمه ی عصیان را به کار بردند. منتها فرمودند عصى سیده و لم یعص الله. این که البته فرمودند و لم یعص الله یعنی مستقیماً. و الا عبد اگر عصیان سید بکند خلاف شرع هم کرده چون بر عبد لازم است که در یک قسمت هایی اطاعت بکند از... این لم یعص الله یعنی مستقیماً عصیان خدا را نکرده این عصیانی است که در اثر این که حرف او را گوش نکرده عصیان شده خب با کار او درست می شود.

تقریب دوم که مربوط به این جاست این است که خود عصیان در لغت یعنی مخالفة الامر و النهی. عصى أى خالف امر المولا أو نهیه. بنابراین از خود استعمال و به کار بردن این واژه ی عصیان هم در کلام راوی و سائل و هم در کلام امام علیه السلام کشف می کنیم که این جا نهی ای بوده. پس امام علیه السلام در فرضی که نهی بوده فلذا واژه ی عصیان به کار برده شده می فرماید که اگر اجازه بکند این نکاح صحیح است این عقد صحیح است. این هم تقریب دوم است که از خود واژه ی عصیان می خواهیم به دست بیاوریم.

به این مطلب هم بزرگان منهم محقق اصفهانی و غیر ایشان جواب دادند. فرمودند که این جور نیست که صدق عصیان فقط در جایی باید که امر باشد نهی باشد. و مخالفت امر و نهی بشود. بلکه جایی که انسان در ارتباط با شخصی است که مکانت او اقتضا می کند که کارهایش را بر اساس مشورت با او و استیذان با او انجام بدهد. این موارد را هم اگر نرود استیذان کند. و لو او نهی هم نکرده اصلاً غافل است اطلاع ندارد. اما وظیفه ای دارد این شخص که وقتی که این کار را می خواهد انجام بدهد با استیذان از او باشد. این مکانت او، مکانتی است که باید این چنین باشد. این جا هم صدق عصیان می کند. عصیان یعنی احترام او را نگه داشتن، که این احترام را نگه نداشتن هم در جایی صدق می کند که امر و نهی داشته و گوش نکنی. هم در جایی صدق می کند که و لو او امر و نهی نداشته؛ اما ما مکانت او را که وظیفه ی ما بود برویم استیذان بکنیم به او اطلاع بدهیم این را مراعات نکردیم.

س: مصداق خروج از؟؟/ مثلاً؟



ج: بله.

یعنی زیّ بندگی را نسبت به او مراعات نکردند. عصیان و اثم یعنی این که انسان آن زیّ بندگی نسبت به آن مولا و آن شخص را مراعات نکرده. پس بنابراین این که امام علیه السلام یا راوی خودش گفته کان عاصیاً یا امام می فرمایند عسی، این دلالت نمی کند بر این که امر و نهی ای بوده بلکه چون این عبد باید مراعات مولا را بکند و این ادب را به خرج بدهد و استیذان کند و نکرده درست است که بگوییم عسی. پس استعمال واژه ی عصیان لایدلّ بر این که منعی وجود داشته. نهی ای وجود داشته. بنابراین این تقریب هم تقریب ناتمامی است و درست نیست.

محقق اصفهانی عبارت ایشان را از باب نمونه عرض می کنم این جواب در کلام غیر واحدی از بزرگان آمده. فرموده «حيث إنّ العبد ناصيته بيد مولا فلا بدّ أن لا يصدر و أن لا يرد الا عن اذن مولا» چون ناصیه اش به دست مولا است خب این مثل اسبی که به آن افسار می بندند یک مقداری هم روی پیشانی می رود این دست مولا است. حرکت بخواهد بکند یا بایستد این باید تحت فرمان مولا باشد. می کشد باید اسب بایستد رها می کند یعنی برو. خب ناصیتنا بیدالله تبارک و تعالی در دعای کمیل هست. بیدک ناصیتی. حالا این عیده ای عرفی هم نسبت به مولای عرفی ناصیه ی آن ها به دست مولا است. وقتی ناصیه اش به دست آن هاست معنای آن این است که توی این نظام تو باید به حرف مولا باشی و مراعات او را بکنی. و با او... «أن لا يصدر و أن لا يرد الا عن اذن مولا فإذا فعل بدون إذنّه كان خارجاً من زیّ الرقيّة فلذا عدّ عاصياً» پس بنابراین این دلالت نمی کند بر این جهت. این هم تقریب دوم.

تقریب سوم این است که امام تعلیل فرمودند. این صحت نکاح بعد الاجازه را تعلیل فرمودند به این که إنّما عسی سیده و لم يعص الله. پس ما می فهمیم که هر جا عصیان الله نباشد مستقیماً و عصیان سید و مولا باشد این قابل تصحیح است. و عصیان هم قهراً بر یک معنای جامعی وضع شده. که هم در آن صورتی که نهی می کند و منع می کند و ابراز می کند صادق است و هم آن جایی که نه، نهی ای نکرده منعی نکرده، ولی مقتضای عبودیت و رقیّت این بود که استیذان کند برود با او مشورت کند، از او اذن بگیرد و امثال ذلک. جامع که هم آن جا فردش هست هم آن فردش هست و هم این فردش هست.

بنابراین امام علیه السلام می فرمایند این که گناه نکرده. یعنی لم يعصى الله. عصیان خدا نکرده. عصیان سید کرده. عصیان سید هم خب بعداً وقتی خود سید آمد اجازه کرد دیگر عصیانی در کار نیست. عفو کرده گذشته.

پس بنابراین مقتضای تعلیل این است که حتی آن صورتی که نهی باشد منع باشد آن صورت نیست. بلکه به فرمایش شیخنا الاستاد حائری قدس سره در ابتغاء الفضيلة این صورتی که مسبوق به نهی باشد این قدر متیقّن از این روایت است. و احتمال خروج این صورت که محل کلام است که منع باشد فرمودند نهی باشد احتمال داده

نمی‌شود. چون این شبیه استهجان است که یک فرد مسلمی را بخواهیم تخصیص بزنیم. مثلاً مولا می‌گوید اکرم العلماء، ما می‌توانیم احتمال بدهیم که شاید اعلم اورع را مورادش نیست؟ بابا اگر علماء هست فرد قدر مسلم و متیقّن آن اعلم و اورع است. اصلاً احتمال این‌که این اراده نشده باشد را انسان نمی‌دهد. این شبیه تخصیص مستهجن است. این‌جا هم إنّما عصی سیده مقصود آن‌جایی باشد که فقط رضایت نداشته. اما آن‌جایی که منع کرده بوده نهی کرده بوده که آن‌جا نرخ شاه‌عباسی و مسلم عصیان است دیگر همه آن‌جا را قبول دارند آن را نگوئیم. پس باید گفت این ذیل حتماً این صورت را می‌گیرد. که إنّما عصی سیده.

این هم تقریب سومی است که به این روایت شریفه می‌شود برای این. منتها توجه دارید که خب این مال باب نکاح است. عقد نکاح را شارع می‌فرماید اگر مسبوق به عدم رضا یا مسبوق حتی به منع و نهی باشد شارع می‌فرماید که درست است. آیا ما می‌توانیم از این تعدی بکنیم به سایر عقود هم؟

س: این انما عصی سیده، فقط عصیان کرده سیدش را، این‌که می‌گوید فقط این‌که عصیان مولا که برای ما اصلاً مهم نیست ترتب شرعی نمی‌آورد که. اگر در طولش عصیان الهی نباشد. الان شرط اجازه‌ی مولا را که بشود شرط شرعی برای صحت عقد را ما از کجا می‌آوریم؟ این عصی سیده فقط. چه ربطی به خدا دارد که بخواهد این شرط شرعی بشود عندالله؟ این اجازه‌ی سید از کجا می‌آید که بخواهد شرط شرعی باشد؟

ج: از این روایت می‌فهمیم که وقتی عصیان سید را می‌کند تا سید اجازه نکند آن معامله درست نیست.

س: فیعصی الله. اگر این‌طور باشد پس عصیان خدا را هم کرده؟

ج: نه. عصیان الله مستقیماً درست است، آن قابل تصحیح نیست. عصیان السید هم مانع می‌شود از صحت فعلیه. ولی وقتی همین مولایی که عصیانش شده آمده اجازه کرد این صحت فعلیه پیدا می‌شود.

س: اجازه نداد عصیان خدا می‌شود؟

ج: بله اگر شارع فرموده باید اذن بگیری، گفتیم در جواب ایشان عرض کردم که بله ما می‌گوییم که وقتی نرفته از سید اجازه بگیرد. گناه کرده. یعنی فسق از این عبد سر زده. که نرفته اذن بگیرد. اما سر زدن فسق مطلب، که حکم تکلیفی هست با این‌که این معامله باطل است که حکم وضعی است مطلب آخر. مثل بیع عند النداء می‌ماند مثلاً. بیع عند النداء را اگر کسی انجام داد روز جمعه ندا دارند می‌دهند برای نماز جمعه، ذروا البیع، اگر بیع را انجام داد می‌گوییم کار حرام انجام داده اما معامله می‌گوییم درست است. تفکیک بین حکم تکلیفی و حکم وضعی. این‌جا هم عصی سیده. خب بله حالا این روایت دلالت می‌کند بر چی؟ بر این‌که در هنگامی که عصیان سید شده و در اثر عصیان سید فسق هم از این عبد سر زده حضرت می‌فرمایند معامله درست نیست. ولی می‌تواند معامله را درست کند این عقد را درست کند به این‌که اجازه بدهد. خود این روایت حکم شرعی دارد

بیان می‌کند امام دیگر می‌فرماید له این که اجازه بدهد. یعنی تا قبل از این که اجازه ندهد این عقد نافذ نیست. ولی می‌تواند اجازه بدهد.

س: این جا عصیان کرده در هر صورت خدا را. اما این عصیان ...

ج: ولی عصیانی است که قابل تدارک است. چون مستقیماً عصیان خدا نیست. چون حق مولا را مراعات نکرده عصیان است. حالا می‌گوید مولا که خودش دارد اجازه می‌دهد پس عصیان خدا هم دیگر در ادامه نیست. در حدوث بله عصیان خدا بوده آن هم نه مستقیماً. اما در ادامه دیگر عصیان الله هم نیست. چون خود مولا دارد اجازه می‌کند.

س: عصیان از ناحیه‌ی فسادى که به خاطر حرمت مخالفت با امر مولاست قابل جبران است؟

ج: بله. موضوع حرمت این است که آن از حرف خودش برنگردد. بگوید نکن. یا اذن ندهد. موضوع عصیان شرعى و عصیان اللهی او عدم رضایت او و عدم اذن اوست اما وقتی که خودش اجازه، دیگر در ادامه و در استمرار موضوع حکم شرعى برای عصیان الله هم از بین می‌رود.

س:؟؟؟

ج: نه آن صحیح‌ه‌ی قبل درست است. اما الان دیگر عصیان الله نیست. آن بله به نسبت آن قبلى باید توبه بکند. اما نسبت به استمرار دیگر الان عصیان الله نیست. این عبد دیگر عصیان الله نیست. چرا؟ برای این که خودش دارد اجازه می‌کند.

خب آیا ما می‌توانیم این کار را بکنیم؟ از باب نکاح و صحت عقد نکاحی بیاویم که عقد بیعی هم درست است؟ این محل تأمل و تردید است، چرا؟ برای این که در باب نکاح شارع همان طور که قبلاً در بعضی روایات سابق هم این مطلب را داشتیم در باب نکاح شارع ممکن است که یک تسهیلاتی در نظر بگیرد برای این که امر مهم ازدواج است فرزندآوری هست و این که این ها طیب ولادت داشته باشند. ممکن است که شارع بگوید این معاملات وقتی آمده دیگر این معامله درست است این ازدواج درست است. این جا را شارع ممکن است که تصحیح قائل بشود. همان طور که در روایات خمس ما داریم نسبت به مناکح اجازه داده شده، چرا؟ آن جا هم تعلیل شده برای طیب ولادت. اما در معاملات، بیع، رفتی خریدی اجازه نداده. یک مالی که متعلق خمس است اگر با آن رفتی یک خانه‌ای خریدی یک ماشینی خرید شخص، آن جا اجازه نداده، تعلیل نیست آن جا. اما اگر رفت با همین پول کنیزی خرید. شارع آن جا فرموده چون می‌خواهیم بچه‌های او طیب ولادت داشته باشند این معامله را تنفیذ کرده.

بنابراین چون این مربوط به باب نکاح می‌شود. و این جا حضرت می‌فرماید که اگر اجازه بدهد صحیح است. ممکن است که از باب مراعات این جهت باشد که در باب نکاح چون منشأ ولادت و کذا هست سهوگیری‌هایی

می‌شود که ممکن است که این سهوگیری‌ها در آن جا نشود. فلذا می‌گوییم این روایت و لو دلالت بکند بر صحت عقد نکاح فضولی مسبوق به نهی ملحق به اجازه، اما از این نمی‌توانیم تعدی بکنیم به سایر معاملات و سایر موارد. اما حالا اصل استدلال هم درست است یا نه ان شاء الله برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.